



محور پکن - مسکو و امنیت اروپا

در دوران رهبری شی جین‌پینگ، چین امنیت را بر تمامی ملاحظات سیاسی دیگر اولویت می‌دهد. فلسفه رسمی حکومت‌داری این کشور بر اساس «تغییرات بزرگ بی‌سابقه در یک قرن» استوار است که بر افول غرب و در عین حال تداوم هژمونی آمریکا تأکید دارد. در عرصه بین‌المللی، این رویکرد به معنای آن است که رابطه چین با روسیه، مهم‌ترین مشارکت استراتژیک پکن در رویارویی با ایالات متحده محسوب می‌شود. از این رو، اروپا باید بپذیرد که چین به طور عاقدانه به طولانی شدن جنگ در این قاره کمک می‌کند و سیاست خود را بر این اساس بازنگری کند. سیاست خارجی چین در دوران شی جین‌پینگ حول یک پارادایم کلیدی شکل گرفته است: «امنیتی‌سازی همه‌چیز». این رویکرد، که جایگزین اولویت «رشد اقتصادی» پس از اصلاحات سال ۱۹۷۸ شده است، جهان را عرصه یک رقابت استراتژیک با ایالات متحده می‌بیند. شی جین‌پینگ با ارائه مفهوم «امنیت ملی کل‌نگر»، حوزه‌هایی از سیاست و اقتصاد گرفته تا فرهنگ و محیط زیست را ذیل امنیت تعریف می‌کند. این تغییر نگرش به معنای آن است که پکن حاضر است برای حفظ امنیت و ثبات، بخشی از رشد اقتصادی خود را فدا کند. این منطق امنیتی، سیاست خارجی چین و به‌ویژه روابطش با سایر کشورها را هدایت می‌کند و چین را به سمت استفاده از ابزارهای اجبار اقتصادی علیه کشورهایی مانند لیتوانی و استرالیا و همچنین تقویت چشمگیری توان نظامی خود سوق داده است. در این چارچوب، رابطه با روسیه برای چین اهمیتی حیاتی دارد. این همکاری که در دوران شی و پوتین به سطوح بی‌سابقه‌ای رسیده، بر اساس یک درک مشترک از تهدید از سوی غرب و به‌ویژه آمریکابنا شده است. بیانیه مشترک فوریه ۲۰۲۲، مانیفستی برای تغییر نظم بین‌المللی موجود بود. با این حال، این یک رابطه نامتقارن است. چین شریک ارشد است و از یک روسیه تضعیف‌شده اما با ثبات، منافع زیادی کسب می‌کند.

نقش چین در جنگ اوکراین نمونه بارز استراتژی این کشور است. پکن با اتخاذ موضع «ابهام استراتژیک»، از ارائه کمک‌های نظامی مستقیم و مرگبار به روسیه خودداری می‌کند تا از تحریم‌های ثانویه و آسیب به روابط اقتصادی اش با اروپا جلوگیری کند. با این حال، با تأمین کالاهای با کاربرد دوگانه، حمایت اقتصادی و پوشش دیپلماتیک، به طور مؤثری ماشین جنگی کرملین را فعال نگه داشته است. بدون حمایت چین، ادامه جنگ برای روسیه بسیار دشوار می‌بود.

این رویکرد دوگانه به چین اجازه می‌دهد تا ضمن حفظ ظاهر بی‌طرفی، جنگ را طولانی کند. طولانی شدن جنگ، منابع و توجه غرب را در اروپا تحلیل می‌برد و به چین فرصت می‌دهد تا اهداف خود را در آسیا با فشار کمتری دنبال کند.

تحلیلگران چینی نیز بر این باورند که این وضعیت به نفع چین است و تلاش غرب برای جدا کردن روسیه از چین (یک «نیکسون معکوس») به دلیل تهدید مشترک از سوی آمریکا، شکست خواهد خورد. از نگاه چین، ادامه وضعیت فرسایشی در جنگ اوکراین بهترین سناریو است. پیروزی قاطع روسیه می‌تواند به تقابل مستقیم با غرب منجر شود و شکست کامل روسیه و سقوط رژیم پوتین، یک فاجعه استراتژیک برای چین خواهد بود، زیرا یک متحد کلیدی را از دست می‌دهد و با غربی یکپارچه و جسورتر روبه‌رو می‌شود. در مقابل این واقعیت، سیاست فعلی اروپا در قبال چین که همزمان آن را «شریک، رقیب اقتصادی و رقیب سیستمی» می‌داند، دچار تفرقه و عدم انسجام است. چین از این تفرقه برای پیشبرد اهداف خود بهره می‌برد. اروپا باید به طور علنی و قاطع، چین را به عنوان «توانمندساز اصلی» جنگ روسیه علیه اوکراین معرفی کند. این کار به شکل دهی افکار عمومی و ایجاد پاسخگویی اخلاقی و استراتژیک کمک می‌کند. همچنین اروپا باید ضمن هماهنگی با آمریکا، استراتژی مستقل خود را در قبال چین توسعه دهد تا در برابر نوسانات سیاسی در واشنگتن آسیب‌پذیر نباشد. لازم است که اروپا ابزارهای سیاستی قدرتمندی مانند «ابزار ضداجبار» را برای مقابله با فشارهای اقتصادی چین به کار گیرد و از منافع کوتاه‌مدت اقتصادی به نفع یک رویکرد استراتژیک و منسجم عبور کند.

در نهایت، پیام اصلی این است که اروپا دیگر نمی‌تواند چین را تنها از درچه اقتصاد ببیند. حمایت چین از جنگی در خاک اروپا، این کشور را به یک بازیگر مستقیم در امنیت قاره تبدیل کرده و نیازمند یک بازنگری بنیادین در سیاست اروپاست.



محمدحسین لطفالهی

خبرنگار بین‌الملل

حمله اسرائیل به قطر بار دیگر افکار عمومی جهان عرب را علیه اسرائیل برانگیخت اما این وضعیت بعید به نظر می‌رسد که به یک اقدام جمعی موثر از سوی رهبران عربی علیه اسرائیل منجر شود.

برای نسل‌ها، درگیری با اسرائیل و نفرت از اسرائیل بخشی از حافظه جمعی اعراب را تشکیل می‌داد. برخی رهبران عرب برای جلب نظر افکار عمومی در کشورهایشان خود را در مقابل اسرائیل و به عنوان دشمنان جدی ایدئولوژی صهیونیسم تعریف می‌کردند. در مقابل، برخی دیگر ترجیح می‌دادند اسرائیل را یک واقعیت محتوم در منطقه در نظر بگیرند و به این بهانه بی‌عملی‌ها یا همکاری‌هایشان با اسرائیل را توجیه کنند. در سال‌های اخیر شرایط تا حد زیادی متفاوت شده است. به‌رغم اینکه احساس منفی افکار عمومی در جهان عرب نسبت به اسرائیل همچنان بالاست، برخی رهبران منطقه‌ای تصمیم گرفتند در مسیر عادی‌سازی روابط با اسرائیل قدم بردارند. ۲۶ سال پس از عادی‌سازی روابط اردن و اسرائیل در ۱۹۹۴ و ۴۱ سال پس از عادی‌سازی روابط مصر و اسرائیل در ۱۹۷۹، سپتامبر ۲۰۲۰، امارات متحده عربی و بحرین توافقی را برای عادی‌سازی روابط با اسرائیل امضا کردند. چند ماه بعد سودان و مراکش نیز اسرائیل را به رسمیت شناختند تا تل آویو بیش از پیش خود را به تبدیل شدن به یک بازیگر عادی در منطقه و نه دشمنی برای همه نزدیک ببیند.

با این حال، جنگ غزه و کشتار گسترده فلسطینیان به‌ویژه زنان و کودکان که با فجایی نظیر جلوگیری از دسترسی ساکنان غزه به بدیهی‌ترین حداقل‌ها نظیر آب، غذا و دارو همراه بود، باعث شد تا بسیاری از ناظران پیش‌بینی کنند که خشم شهروندان عادی در کشورهای عربی ممکن است به تغییرات چشمگیری در گفت‌وگو و سیاست دولت‌هایشان منجر شود.

نشریه فارن افزر در مقاله‌ای که ژوئن ۲۰۲۵، چند روز پیش از حمله اسرائیل به ایران منتشر شد، نوشت: «نظرسنجی موسسه عرب بارومتر نشان می‌دهد از زمان آغاز جنگ غزه تعداد شهروندان کشورهای عربی عادی‌سازی روابط با اسرائیل حمایت می‌کردند به‌طور قابل توجهی کاهش یافته است. به‌طور خاص در مراکش، لبنان، اردن، عربستان سعودی و تونس این کاهش قابل توجه است. بیشتر شهروندان کشورهای عربی اقدامات اسرائیل در غزه را با کلیدواژه‌هایی چون نسل‌کشی، قتل‌عام یا پاکسازی قومی توصیف می‌کنند و علیه اقدامات اسرائیل موضع می‌گیرند.»

به نوشته این نشریه، در کشورهایی که پیش از این اسرائیل را به رسمیت شناخته‌اند معضل برگزاری تظاهرات و اعتراضات خیابانی علیه اقدامات اسرائیل یک معضل جدی است. در ماه آوریل در مراکش، تنها در یک روز ۱۱۰ تظاهرات در اعتراض به جنایت‌های اسرائیل در نقاط مختلف این کشور برگزار شد.

تحلیلگران به درستی می‌گویند که افکار عمومی هیچ‌وقت بازیگر اصلی در تعریف نوع رابطه دولت‌های عربی با اسرائیل نبوده‌اند اما در حالی که رهبران عربی از عقب‌نشینی از برخی رفتارهای گذشته نظیر عادی‌سازی روابط با اسرائیل ابا دارند و حاضر نیستند روابط دیپلماتیک خود را با این رژیم قطع کنند، اعتراضات و خشم افکار عمومی در جهان عرب سبب شد تا هزینه

نشریه فارن افزر در مقاله‌ای که ژوئن ۲۰۲۵، چند روز پیش از حمله اسرائیل به ایران منتشر شد، نوشت: «نظرسنجی موسسه عرب بارومتر نشان می‌دهد از زمان آغاز جنگ غزه تعداد شهروندان کشورهای عربی عادی‌سازی روابط با اسرائیل حمایت می‌کردند به‌طور قابل توجهی کاهش یافته است. به‌طور خاص در مراکش، لبنان، اردن، عربستان سعودی و تونس این کاهش قابل توجه است. بیشتر شهروندان کشورهای عربی اقدامات اسرائیل در غزه را با کلیدواژه‌هایی چون نسل‌کشی، قتل‌عام یا پاکسازی قومی توصیف می‌کنند و علیه اقدامات اسرائیل موضع می‌گیرند.»

همکاری‌های جدید با اسرائیل بالا برو. برای نمونه، برخی کشورها نظیر عربستان سعودی در آستانه امضای توافق عادی‌سازی روابط با اسرائیل قرار داشتند اما حالا بعید به نظر می‌رسد کشورهای عربی حاضر باشند در کوتاه‌مدت هزینه عادی‌سازی روابط با اسرائیل را بپردازند. یا در نمونه‌ای دیگر، سفر بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر اسرائیل به مراکش که قرار بود با دعوت رسمی دولت این کشور در سال ۲۰۲۴ صورت گیرد لغو شد و تاریخ جایگزینی هم برای آن مشخص نشد.

در ماه ژوئن اقدامی دیگر از سوی اسرائیل، یعنی حمله نظامی به ایران و جنگ ۱۲ روزه، واکنش اعراب را برانگیخت. دولت‌های کشورهای عربی حمله اسرائیل به ایران را محکوم کردند و شهروندان این کشورها نیز در شبکه‌های اجتماعی با استقبال از ویدئوهای حملات ایران به اسرائیل حمایت خود را از ایران نشان می‌دادند. این در شرایطی بود که به‌طور تاریخی، اعراب روابط پرتنش با ایران داشتند.

اسرائیل در ماه سپتامبر، با اقدامی غیرقابل پیش‌بینی اعراب را شوکه کرد. ۹ سپتامبر، حمله هوایی اسرائیل به قطر که با هدف از بین بردن رهبران حماس صورت گرفت، با واکنش گسترده کشورهای عربی مواجه شد. کشورهای عربی هر کدام به صورت جداگانه این حمله را محکوم کردند. همچنین اجلاس سران کشورهای عربی و اسلامی که عصر دوشنبه با حضور اغلب رهبران کشورهای عربی و اسلامی در دوحه، پایتخت قطر، برگزار شد با محکومیت اسرائیل توسط رهبران عربی پایان یافت. اینکه بعد از حمله اسرائیل به قطر، روابط اسرائیل با کشورهای عربی چگونه تحت تأثیر قرار خواهد گرفت هنوز روشن نیست.

طی هفته‌های اخیر، اسرائیل غزه در فلسطین را بمباران کرده و همزمان به‌طور مرتب حملاتی را در لبنان، سوریه و یمن انجام داده است. در روزهای گذشته نیز پهنادهایی اسرائیلی، یک کاروان دریایی کمک‌های بشردوستانه عازم غزه را که در تونس پهلو گرفته بود، هدف قرار دادند.

ریشه‌های تاریخی

به باور تحلیلگران، شرایط تأسیس اسرائیل و روند طی شده تاریخی باعث می‌شود که اسرائیل به راحتی نتواند به یک بازیگر عادی در منطقه تبدیل شود.

نشریه نیولاینر در این باره می‌نویسد: اسرائیل، اول و مهم‌تر از همه، یک قدرت استعماری است. این دولت، به عنوان یک دولت، امتداد پدیده استعمار است که اکثر کشورهای عربی در قرون ۱۹ و ۲۰ آن را تجربه کردند. اسرائیل همچنین تجسم شکل منحصربه‌فردی از استعمار به نام «استعمار شهرک‌نشین‌ها» است، یک پروژه سیاسی که در میان ملل عرب، به جز فلسطین تنها الجزایر با آن مواجه شد. در ادبیات فلسطین، گاهی اصطلاح «جایگزین‌کننده» به «شهرک‌نشین» اضافه می‌شود تا بر ایده ریشه‌کن کردن جمعیت بومی و جایگزین کردن آن‌ها

نگاه اعراب

خشم جهان عرب از حمله اسرائیل به قطر

با بیگانگان تأکید شود.

استعمار شهرک‌نشین‌ها اغلب ظرفیت بالایی برای نسل‌کشی دارد، همانطور که نمونه‌های تاریخی در ایالات متحده، کانادا و استرالیا نشان می‌دهد.

یکی از توجیهات ایدئولوژیک اصلی برای استعمار شهرک‌نشین‌ها در فلسطین این ادعا بود که آنجا «سرزمینی بی‌مردم برای مردمی بی‌سرزمین» است. این گونه بود که، برای مثال، «اسرائیل زانگویل» (۱۸۶۴-۱۹۲۶)، صهیونیست بریتانیایی، زمانی آن را توجیه کرد. این انکار وجود مردم فلسطین، با برخی از توجیهاتی که برای پاکسازی قومی در جنگ‌های یوگسلاوی در دهه ۱۹۹۰ استفاده شد، شباهت دارد و نادیده گرفتن هویت ملی فلسطینیان دقیقاً همان چیزی است که در جریان «نکبت» در سال ۱۹۴۸ رخ داد؛ زمانی که سه‌چهارم جمعیت، یا حدود ۷۵۰,۰۰۰ فلسطینی، از طریق قتل‌عام، تهدید و دیگر اشکال خشونت، اخراج شدند.

فلسطینیانی که در سرزمین خود باقی ماندند، تا سال ۱۹۶۶ تحت حاکمیت نظامی زندگی کردند. برای مدتی طولانی، آن‌ها به زندگی به عنوان مردمی آسیب‌پذیر و تحت ستم در یک «وضعیت استثنایی» تقلیل یافتند. با فلسطینیان در سرزمین خودشان مانند بیگانگان رفتار می‌شود، هزاران نفر به طور مداوم در زندان‌های اسرائیل تحت احکام دادگاه‌های نظامی بازداشت هستند و تحت فشار بی‌وقفه برای ترک سرزمین‌شان قرار دارند. این وضعیت خشونت مجاز، در طول جنگ کنونی در غزه حتی بارزتر شده است.

ایده ریشه‌های استعماری اسرائیل از این واقعیت نیرو می‌گیرد که این دولت به عنوان محصولی از «فلسطین تحت قیمومیت بریتانیا» ظهور کرد. رائف زریک، استاد دانشگاه فلسطینی، در «مسئله فلسطین و راه حل یک‌دولتی/دودولتی» توضیح می‌دهد که قیمومیت بریتانیا بر فلسطین، که اصول آن برای اولین بار در کنفرانس سان‌مو در آوریل ۱۹۲۰ تعیین و در ژوئیه ۱۹۲۲ رسماً توسط جامعه ملل به تصویب رسید، «بیانیه بالفور» را در خود گنجانده بود. پاراگراف دوم مقدمه آن به این بیانیه اشاره دارد و تصویب آن توسط کشورهای متفق را ذکر می‌کند. قیمومیت، شکلی از استعمار اروپایی بود که در برخی از کشورهای خاورمیانه (از جمله سوریه و لبنان که تحت کنترل فرانسه بودند) بروز پیدا کرد. به این ترتیب، قیمومیت بریتانیا به عنوان «عامل اصلی» موجودیت اسرائیل عمل کرد. در سال ۱۹۳۸، اورد وینگیت، افسر بریتانیایی، اظهار داشت: «ما اینجا هستیم تا ارتش صهیونیستی را ایجاد کنیم»، جمله‌ای که آری شاویت، نویسنده اسرائیلی، در کتاب خود «سرزمین موعود من: پیروزی و تراژدی اسرائیل» به آن استناد کرده است.

پروژه استعماری صهیونیسم در فلسطین یا خاورمیانه آغاز نشد، بلکه در اروپا و در نتیجه تلاقی سه پدیده اروپایی آغاز شد: ظهور ملی‌گرایی تهاجمی، گسترش امپریالیسم اروپایی و رشد یهودستیزی به عنوان شکلی متمایز از نژادپرستی. امپریالیسم که امکان سلطه اروپا بر

